

مسیحیت در آثار متکلمان مسلمان*

(تا قرن ۶هـ)

داود داداش نژاد**

چکیده

مسیحیت به عنوان دینی بزرگ همواره موضوع توجه متکلمان مسلمان بوده است. در این نوشتار ضمن بررسی مباحث عمده مسیحی در متون کلامی اسلامی تا قرن ششم هجری، به نوع نگاه و موضع گیری های متکلمان اولیه به عنوان طلیعه داران گفتگوی ادیان اشاره خواهیم کرد. متکلمان مسلمان با تکیه بر معلومات کسب شده از قرآن کریم، با دلایل و روش های مختلف به نقد عقاید و آموزه های مسیحی پرداختند. گروهی از متکلمان متن اناجیل را معیار نقد و بررسی این آموزه ها قرار دادند و عده ای دیگر علاوه بر مراجعه به انجیل ها، به دلایل عقلی و منطقی استناد نموده اند. بیشترین حجم این نقد و بررسی ها به مباحثی چون خدا، ماهیت عیسی، اتحاد و اقانیم ثلاثه یا تثلیث اختصاص دارد و آنان حتی گاهی در نقد خود نیم نگاهی به فرق کلامی اسلامی، و شباهت این فرقه ها با فرقه های مسیحی نیز داشته اند.

کلید واژه ها

مسیحیت، عیسی مسیح، اتحاد، تثلیث، الوهیت، اناجیل، مذاهب مسیحیت.

* این مقاله بخشی از رساله دکتری نگارنده است که با عنوان «دیدگاه اسلام و آراء دانشمندان مسلمان درباره

دین های یهود و مسیحیت تا قرن ۶هـ» و به راهنمایی آقای دکتر فتح الله مجتبایی در دانشگاه آزاد اسلامی

واحد علوم و تحقیقات تدوین و دفاع شده است.

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان

مقدمه

یکی از بحث‌های همیشه زنده در مورد ادیان، شناخت رابطه آنها به منظور رسیدن به نقاط مشترک برای تفاهم است. بی شک مسیحیت و اسلام به عنوان دو دین بزرگ از ادیان ابراهیمی روابط گوناگونی با هم داشته و دارند. از این رو، شناخت مسیح و مسیحیت، و طرح و بررسی مباحث عقیدتی آن، همواره کانون توجه متفکران وازهمه مهمترین متکلمان مسلمان بوده و در آثار و مباحث عقیدتی مسلمان جایگاه ویژه ای داشته است.

از سوی دیگر، این نوع مطالعات و پژوهش‌ها، یکی از ضروریات گفتگوی ادیان، به عنوان یکی از مهم‌ترین سیاست‌های جوامع دینی در عصر حاضر است، تا بتوانند با ایجاد تفاهم دینی و تکیه بر مشترکات، به وحدت نسبی بین دینداران نایل شوند و به نوبه خود، مردم دنیا را از دین‌گریزی نیز برهانند. اما تفاهم میان دو دین مستلزم شناخت آراء و عقاید و آموزه‌های یکدیگر است. در این مسیر، لازم است که از پیشینه گفتگوها، اظهارنظرها و هر گونه موضع‌گیری علمای یک دین در برابر دین دیگر آگاهی پیدا کنیم.

تاکنون کتابها و مقالات قابل توجهی در باره مسیحیت و بیان عقاید مسیحیان، و به طور کلی در باب نقد این عقاید نگاشته شده است، اما در این میان، متون و دست-مایه‌های مکتوب قدمای متکلمان مسلمان، و شیوه و انگیزه طرح مباحث مسیحیت و سایر ویژگی‌های آن در آثار آنان بسیار کم مورد توجه قرار گرفته است. علت این امر چیست؟ آیا این متکلمان به این موضوع نپرداخته‌اند؟ و اگر در این زمینه کارهایی کردند و مباحثی را ارائه دادند، چگونه و با چه شیوه‌هایی و بر اساس چه معیارها و الگوهایی به مباحث مسیحی پرداختند و از نظر روش‌شناسی، امروزه چه بهره‌هایی از بحث‌های آن بزرگان می‌توان برد؟ این نوع پرسش‌ها محقق را به پژوهش و بررسی منابع و آثار متکلمان در قرون اولیه تاریخ اندیشه اسلامی می‌کشاند که در شش قرن اول تاریخ خود در همه زمینه‌ها شکوفا بوده است.

در این پژوهش، مباحث مطرح شده در آثار متکلمان مسلمان تا قرن ۶ ق بررسی می شود تا علاوه بر بررسی عکس العمل های قلمی و عقیدتی این متکلمان به عنوان اولین افراد غیر معصومی که در قلب جهان اسلام با تمام شبهات و ابهامات در زمینه عقاید مسیحی در دوران پختگی هر دو دین مواجه بودند، به یک جمع بندی و بهره گیری برای اهداف پیش گفته نایل شویم. مراحل کار به ترتیب ذیل خواهد بود:

- ۱) نگاهی کلی به مباحث مسیحیت در آثار متکلمان مسلمان تا قرن ششم؛
- ۲) مسیحیت شناسی؛ در این قسمت در صدد خواهیم بود خود مسیحیت را به روایت این متکلمان بهتر بشناسیم. از این رو، بعد از اشاره ای به تاریخچه مسیحیت، این دین را از لحاظ متون مقدس آن (اناجیل اربعه)، و نیز فرق گوناگون آن از زبان متکلمان مسلمان بررسی خواهیم کرد. روشن است که بحث اصالت این دین، و نیز بحث نسخ شریعت مذکور که به اصل مسیحیت شناسی مربوط می شود، در همین قسمت خواهد آمد.
- ۳) مسیح شناسی؛ که در ضمن آن تلقی های مختلف مسیحیان و دیدگاه متکلمان مسلمان را در مورد شخصیت مسیح بیان و بررسی خواهیم کرد.
- ۴) تثلیث (Trinity)؛ که اصلی ترین آموزه مسیحیت است و از این رو، همواره به عنوان یک موضوع مهم مورد نقد و بررسی متکلمان اسلامی قرار گرفته و در مواردی نیز آن را با خداشناسی - بحث صفات خدا - در برخی از فرقه های کلامی اسلامی مقایسه کرده اند.

۱. نگاهی کلی به مباحث مسیحیت در آثار متکلمان مسلمان

در مباحثی از مسیحیت که در منابع مکتوب متکلمان مسلمان آمده است، ابتدا عقاید مسیحیت بر اساس دیدگاه های رایج در میان خود مسیحیان توضیح داده می شد و سپس، از لحاظ تطابق آن با واقعیات عقلی و فطرت انسانی مورد بررسی قرار می

گرفت. بدین ترتیب، از روایتها و قرائت‌های مختلف مسیحیان بهره گرفته می‌شد. آنها تلاش می‌کردند تا تمام تناقضات و توالی فاسد عقاید رایج مسیحیان را تشریح نمایند تا به نوبهٔ خود، به هدایت انسانها کمک کنند.

مهم‌ترین موضوعی که در این زمینه تقریباً تمام متکلمان اسلامی بدان پرداخته‌اند، ماهیت عیسی (ع) و آموزهٔ خدا است. دلایلی که مسیحیان برای اثبات الوهیت عیسی و پسر خدا بودن وی ذکر می‌کنند، عبارت است از سخن عیسی مبنی بر وجود وی پیش از ابراهیم، تولد عیسی از مادری بدون همسر، انجام اعمال خارق العاده، معجزات خاصی که پیامبران دیگر قادر به انجام آن نبوده‌اند، و خطاب خداوند به عیسی به عنوان پسر خویش.

متکلمان مسلمان با دلایل عقلی و نقلی به نقد عقاید و آموزه‌های مسیحی دربارهٔ الوهیت عیسی پرداخته‌اند، اما در نقد این دلایل روش‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند. گروهی از آنان متن اناجیل رسمی را معیار نقد و بررسی بعضی از آموزه‌های مسیحیت قرار دادند و به تأویل برخی از بندهای اناجیل پرداخته‌اند. گروه دیگر علاوه بر مراجعه به انجیلها، به دلایل عقلی نیز استناد کرده‌اند.

متکلمان مسلمان در مواجهه با تثلیث مسیحی، آن را با دستگاه فکری خاص اسلامی بررسی و نقد کردند. یعنی همچنان که برای خداوند صفاتی چون اقنومهای علم، قدرت و حیات در نظر گرفتند، در تثلیث مسیحی خداوند را جوهر تلقی کردند و اقنومهای ابن و روح القدس را همانند صفات علم و حیات بیان کردند و به تفضیل به نقد همین اعتقاد نیز پرداختند.

نقد متکلمان مسلمان بر دین مسیحیت زوایا و ابعاد دیگری نیز داشته است. این متکلمان در بحث نسخ شریعت معتقدند که، همان گونه که عیسی نیز بعضی از احکام شریعت یهود را نسخ کرد، دین اسلام نیز ناسخ دین مسیحیت است. از جمله نقدهای دیگر این بود که اعمال مسیحیان خلاف تعلیمات عیسی مسیح است، یعنی مسیحیان به اعمالی دست می‌زنند که مسیح آنها را نهی کرد و یا اعمالی را که آن

پیامبر بدان امر کرده، ترک می کنند. متکلمان مسلمان در کنار استناد به متن اناجیل و دلایل عقلی، به روایات متعددی نیز استناد می کردند که بر اساس آنها ویژگیها و صفات ظاهری پیامبر اکرم در اناجیل ذکر شده است، و بر این باور بودند که این بخشها بعدها مورد تحریف قرار گرفته است.

۲. مسیحیت شناسی

برخی از متکلمان مسلمان عقاید رایج در میان مسیحیان را نتیجه تحریف در آموزه‌ها و تعالیم اصلی عیسی بن مریم می دانستند. به همین دلیل، به باور جاحظ (د ۲۵۵ق)، درک حقیقت دین نصرانیت ممکن نیست و عقاید نصارا درباره مسیح آن قدر پیچیده است که مسیحیان خود نمی توانند به معنای واحدی از آن دست یابند: «آنان گمان می کنند که دین در چهارچوب خاصی نمی گنجد و با آزمون هم به اثبات نمی رسد. دین تنها قبول مطالب مندرج در کتاب‌ها و تقلید از پیشینیان است».^۱

اسفراینی (د ۴۰۶ق)، یکی دیگر از متکلمان مسلمان، انحراف در دین مسیحیت را ناشی از حيله و نیرنگ پولس یهودی می دانست که جهت ایجاد فساد به دین مسیحیت درآمد و پس از آن که منزلت شایسته‌ای در این دین کسب نمود، به نسطور خدا بودن سه شخص خدا، عیسی و مریم را آموخت، و پسر خدا بودن عیسی و موضوع لاهوت و ناسوت را به یعقوب تعلیم داد و به ملکاء نیز گفت که عیسی خداوندی است که از بین نرفته و نمی رود: «پولس به هر کدام از این سه نفر تأکید نمود که کاملاً به این عقیده وفادار بمانند و خود به قربانگاه رفت و خود را قربانی

۱. جاحظ، ابو عثمان عمر بن بحر، «رساله الرد علی النصارى»، رسائل الجاحظ، به کوشش علی ابو ملحم، بیروت، منشورات دار مکتبه الهلال، ۱۹۷۸م، ص ۲۶۷.

کرد. پس از مرگ وی این سه نفر عقایدشان را به صورت مکاتب نسطوریه، یعقوبیه و ملکائیه رواج داده و پیروانی کسب کردند.^۱

شهرستانی (د ۵۴۸ق) نیز در اشاره به شبهات اولیّه ابلیس، آن را منشاء تمامی بدعت‌ها و مذهب‌ها می‌شمرد و می‌گوید: «این شبهات در شرح چهار انجیل لوقا، مرقس، یوحنا و متی مسطور، و در تورات به طور پراکنده مذکور است».^۲

۲.۱. مسیحیت شناسی از لحاظ فرقه‌های آن

متکلمان مسلمان در بیان عقاید فرقه‌های مختلف مسیحی، پس از معرفی نام فرقه و مؤسس آن کوشیده‌اند تا نظیر آن‌ها را در عقاید فرقه‌های کلامی اسلامی نیز نشان دهند و به ویژه در بحث از اقانیم ثلاثه، به صفات خداوند در عقاید کلامی اسلامی پرداخته و از اصطلاحاتی نظیر لاهوت، ناسوت، قدیم، حادث، جوهر و عرض استفاده کرده‌اند. در این میان شهرستانی بر آن بوده است که علاوه بر معرفی کامل و تفصیلی سه فرقه مشهور نسطوریه، یعقوبیه و ملکائیه، که در سایر کتابهای کلامی نیز شرح عقاید آنان آمده است، به فرقه‌های منشعب از این سه فرقه، نام بنیان‌گذاران آن‌ها، و حتی محل زندگی و استقرار پیروان آن گروه‌ها و فرقه‌ها، و نیز شباهت آن‌ها با فرقه‌های کلامی اسلامی اشاره کند. شهرستانی در آغاز به اتفاق نظر مسیحیان مبنی بر تولد مسیح از مریم، و مقتول و مصلوب شدن وی اشاره می‌کند و اذعان می‌نماید که: «اصحاب تثلیث اجماع کرده‌اند به این که قدیم جایز نیست که با حادث متحد

۱. اسفراینی، طاهر بن محمد، *التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین*، به کوشش کمال

یوسف الحوت، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۳م، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر، *الملل و النحل*، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت،

دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق، ص ۳۰.

شود، مگر با اِقنوم دوم که کلمه است.^۱ خوارزمی (د ۳۸۳ ق) نیز اعتقاد به خدا بودن عیسی را وجه اشتراک تمامی فرق مسیحی می‌داند.^۲ اما از نظر شهرستانی، اختلاف نظر فرقه‌های مسیحی درباره ماهیت عیسی بدین شرح است:

«ملکانیه مسیح را ناسوت کلی ازلی، و مریم را ناسوت جزئی می‌دانستند و چون کلی از جزئی متولد نمی‌شود، از نظر این فرقه مسیح از اِقنوم قدیم متولد شده است. اما یعقوبیه مسیح را جوهری از دو جوهر، و او را اله و متولد از مریم می‌دانستند». شهرستانی سپس به عقاید برخی از فرقه‌های انشعابی مانند الیانیه اشاره می‌کند که گروهی از یعقوبیه بودند و عقیده داشتند که کلمه از مریم چیزی نگرفت، بلکه بر وی گذر کرد. وی محل استقرار و سکونت این گروه را شام و یمن و ارمینیه می‌داند و از قول آن‌ها نقل می‌کند که می‌گویند اله ما بردار کشیده شده تا ما خلاص شویم. شهرستانی در ادامه سخن به مقدانیوس و سبالیوس و آریوس می‌پردازد و می‌گوید که اولی معتقد بود که جوهر قدیم دو اِقنوم است که یکی ابن و دیگری اب است و روح مخلوق است. سبالیوس هم بر این باور بود که قدیم جوهری واحد، دارای سه خاصیت است که با جسد عیسی متحد شده است. آریوس هم خداوند تعالی را اب، و مسیح را کلمه خدا می‌دانست و ابن را مخلوقی می‌شمرد که پیش از خلق عالم آفریده شد و خالق اشیاء است.^۳

شهرستانی در مقایسه فرقه‌های مسیحی با فرق کلامی اسلامی، نسطوریه را مانند معتزله می‌داند و از قول نسطور می‌گوید که حق تعالی یکی است که سه اِقنوم وجود، علم و حیات دارد. این اِقنوم‌ها نه زاید بر ذات حق است و نه عین ذات. کلمه با

۱. شهرستانی، همان، صص ۳۵۳ - ۳۵۴.

۲. خوارزمی، جلال الدین ابوبکر، مفید العلوم و مبید الهموم، به کوشش عبدالله بن ابراهیم الانصاری، بیروت،

المکتبه العربیه، ۱۴۱۸ق، ص ۵۷.

۳. شهرستانی، همان، ص ۳۵۴.

جسم عیسی متحد شد نه از طریق امتزاج (که ملکانه بدن عقیده داشتند) و نه از طریق ظهور (که عقیده یعقوبیه بود)، بلکه چون تابش آفتاب در آبگینه یا مانند ظهور نقش در خاتم. شبیه‌ترین عقیده کلامی اسلامی به مذهب نسطور در بحث اقامیم نیز نظریات ابوهاشم معتزلی است که خواص مختلف یک چیز را ثابت می‌کند. نسطوریان عقیده دارند که ابن همیشه متولد از پدر است و هنگام ولادت با جسد مسیح متجسد و متحد شد و بنابراین حدوث به جسد و ناسوت مربوط می‌شود. بدین ترتیب جوهر مسیح جوهری است الهی و انسانی که در پیکر عیسی متحد شده اند و در وجود او اله و انسان اتحاد حاصل کرده‌اند. به عبارت دیگر، جوهری قدیم و جوهری حادث - الهی تام و انسانی تام - با یکدیگر متحد شدند و این هر دو، مسیحی واحد و طبیعتی واحد را به وجود آوردند. اما آنان بر خلاف ملکانه و یعقوبیه درباره مصلوب شدن عیسی بر آن باور بودند که قتل مسیح از جهت ناسوت بوده است نه از جهت لاهوت، زیرا اله قابل الم‌ها نیست.^۱

باقلائی (د ۴۰۳ ق) نسطوریه را نظیر قدریه در اسلام می‌داند که نفی تشبیه می‌کنند و خیر و شر را از بنده می‌دانند.^۲ خوارزمی نیز درباره عقاید نسطوریه می‌گوید: «آنان معتقدند که مسیح ترکیب دو اقنوم و طبیعت است: طبیعت خدایی و انسانی. از این رو، تولد و کشته شدن بر انسان و طبیعت انسانی او واقع شده است. آنان می‌گویند که شخص عیسی حادث، و روح او قدیم است».^۳ ابن حزم (د ۴۵۶ ق) نیز در معرفی فرقه نسطوریه می‌گوید که به عقیده آنان مریم خدا را به دنیا نیاورد،

۱. شهرستانی، همان، ص ۳۴۸.

۲. باقلائی، ابوبکر محمد بن الطیب، /تمهید، به کوشش محمود محمد خذیری، قاهره، دارالفکر العربی،

۱۳۶۶ق، ص ۳۷.

۳. خوارزمی، همان، ص ۵۷۰.

بلکه انسان را زائید. وی محل استقرار آنان را عراق، موصل، فارس و خراسان ذکر می‌کند.^۱

اما دومین فرقه‌ای که توجه متکلمان مسلمان را به خود معطوف کرد، یعقوبیه بود که بنابه گفته ابن جوزی (د ۵۰۸ ق) به مردی به نام یعقوب منسوب بود و شارح این مذهب نیر اسقفی به نام متی بن التمیم الیعقوبی بود.^۲ شهرستانی در معرفی فرقه یعقوبیه آنان را مصداق این آیه از قرآن کریم می‌داند که می‌فرماید: «کسانی که می‌گویند خداوند همان مسیح مریم است کافر شده‌اند» (مائده: ۱۷). به گفته شهرستانی: «یعقوبیان می‌گویند لاهوت به ناسوت ظاهر شد و ناسوت مسیح مظهر حق شد، به طریق حلول جزء در ناسوت وی، نه به طریق اتحاد کلمه که در حکم صفت است، بلکه مسیح حضرت الهیت شد. آنان می‌گویند انسان اله شد نه این که اله انسان شد».^۳

بنا به گفته خوارزمی، یعقوبیه معتقدند که مریم خدا را به دنیا آورد و ناسوت و لاهوت در عیسی جمع شده است.^۴ شهرستانی مصداق این آیه از قرآن را که می‌فرماید: «آنان که خدا را سوم سه تا می‌دانند کافر هستند» (مائده: ۷۳)، فرقه ملکائیه - یاران ملکا در روم - می‌داند و بیان می‌کند که:

«به اعتقاد آنان کلمه با جسد مسیح متحد شد و کلمه اقنوم علم، و روح القدس اقنوم حیات است، و پیش از آنکه علم به مسیح متدرع شود، به او ابن نمی‌گویند. کلمه با جسد مسیح ممزوج شد، همچون خمر با آب. به عقیده آنان، جوهر غیر از اقانیم است و از این رو، به تثلیث معقدند و می‌گویند که خداوند سومین از سه کس

۱. همان، ص ۴۷.

۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ص ۱۵.

۳. شهرستانی، همان، ص ۳۵۱.

۴. خوارزمی، همان، ص ۵۷۰.

است. به باور آنان مسیح کلی است نه جزئی. او از مریم متولد شد، و قتل و مصلوب شدن وی هم بر ناسوت و هم بر لاهوت وارد شده است».^۱

خوارزمی در معرفی ملکانبیه از قول آنان آورده است که: «مسیح خداست. متولد شدن و مصلوب شدن بر او واقع شده است. خداوند در شکم مریم حلول کرد. عیسی پسر خداست و مریم همسر خدایشان است».^۲

ابن حزم از گروه‌های دیگر مسیحی مانند پیروان آریوس، پیروان پولس شمشاطی و پیروان مقدونیوس یاد می‌کند که همگی معتقد به بنده خدا و مخلوق بودن عیسی بودند. نیز به فرقه البرانبیه اشاره می‌کند که غیر از خدا به الوهیت عیسی و مادرش معتقد بودند. اما پیروان آن از میان رفته اند و از بقایای آنان سه فرقه ملکانبیه، نسطوریه و یعقوبیه برجای مانده اند. تنها تفاوتی که در معرفی ابن حزم از فرقه یعقوبیه دیده می‌شود آن است که آنان معتقدند که خداوند در رحم مریم بوده و مسیح خود خداست. مسیح مصلوب و کشته شد و پس از آن، جهان سه روز بدون مدبر بود. ابن حزم آنگاه از این فرقه سؤال می‌کند که در آن روز چه کسی آسمان‌ها و زمین را اداره می‌کرد؟^۳

از سوی دیگر، فخر رازی (د ۶۰۶ ق) از فرقه دیگری موسوم به آرمونسیه یاد می‌کند که می‌گویند خداوند عیسی را صرفاً از باب تشریف و اکرام پسر خود خوانده است؛^۴ که این عقیده، نظرات متکلمان مسلمان از جمله غزالی را، که به تفصیل ذکر خواهد شد، تداعی می‌کند.

۱. شهرستانی، همان، ص ۳۴۷.

۲. خوارزمی، همان، ص ۵۷۰.

۳. ابن حزم ظاهری، ابو محمد علی بن سعید، *الفصل فی الملل و الاواء و النحل*، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۲۱ق، جزء دوم، ص ۴۷.

۴. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین، *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*، به کوشش علی سام النشار، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق، ص ۸۵.

۲.۲. مسیحیت‌شناسی در بررسی متون مقدس

متکلمان مسلمان برای شناخت بیشتر دین مسیحیت توجه خود را به انجیل اربعه معطوف کردند و در این راه کوشیدند تا با نشان دادن تناقضات موجود در مطالب انجیل‌ها، آن را به عنوان یکی از نقاط ضعف مسیحیت جلوه دهند.

ابن حزم از جمله این متکلمان است که در بررسی انجیل‌ها ابتدا بیان می‌دارد که تمامی نصارا از صدر تا ذیل بر این باورند که چهار انجیل نه از سوی خدا یا مسیح، بلکه توسط چهار فرد مشخص، و در چهار مقطع زمانی مختلف نوشته شده‌اند. وی سپس به معرفی نویسندگان انجیل‌ها می‌پردازد:

«انجیل اول را متی ۹ سال پس از عروج عیسی به زبان عبری و در شهر یهوذا در شام نوشت. انجیل دوم را مرقس هارونی شاگرد شمعون بیست و دو سال پس از عروج عیسی به زبان یونانی در انطاکیه در روم نگاشت. انجیل سوم را لوقای طبیب اهل انطاکیه شاگرد شمعون باطره (پطرس) به زبان یونانی پس از زمان مرقس به رشته تحریر درآورد. و انجیل چهارم نیز توسط یوحنا بن سیدای حدود شصت سال پس از عروج عیسی در شهر اشینیه و به یونانی نوشته شد».^۱

ابن حزم همچنین کتاب «افرکسیس» (اعمال رسولان) را نیز که لوقا آن را درباره اخبار حواریون و استاد خویش پولس نوشته بود و نیز کتاب «مکاشفه یوحنا» را مورد مطالعه و بررسی قرار و کتاب اخیر را به غایت سست و سخیف یافت. پس از این معرفی، که حکایت از آشنایی کامل ابن حزم با متون مقدس مسیحی دارد وی به طور مفصل به تناقضات موجود میان مطالب این چهار انجیل می‌پردازد، که از جمله آن‌ها می‌توان به سلسله نسب عیسی، آزمایش عیسی توسط ابلیس و یا اولین کسی که به صحبت عیسی رسید و شاگرد وی شد اشاره نمود.^۲

۱. ابن حزم، همان، جزء دوم، ص ۵.

۲. همان، ص ۶۶.

۳.۲. تحریف تعالیم مسیح

متکلمان مسلمان بر این باور بودند که مسیحیان علاوه بر اصول عقاید، در احکام فقهی نیز دچار انحراف شده اند و تعلیمات و آموزه‌های اصلی عیسی مسیح را تحریف کرده اند. به نظر می‌رسد که در این زمینه متکلمان بیشتر از شنیده‌ها و یا از مشاهدات خود سخن گفته اند و مشخص نکرده‌اند که کدام گروه یا فرقه، و در کدام منطقه به این قبیل عقاید و اعمال پایبند بوده‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی از دیدگاه متکلمان درباره‌ی این تحریفات اشاره می‌کنیم.

حمصی رازی معتقد بود که برخی از مسیحیان به محرمان عقاید خود تصریح می‌کنند که خداوند مریم را برای خود و پسرش انتخاب کرد و از او لذت و بهره برد. وی سپس برخی از تعلیمات و اعمال عیسی را که مسیحیان خلاف آن عمل می‌کنند، ذکر می‌کند از جمله آنکه می‌گوید که عیسی به طهارت اعتقاد داشت، غسل جنابت می‌کرد و غسل حیض را واجب می‌شمرد، در حالیکه از نظر مسیحیان این غسلها واجب نیست. آنان در نمازشان سخنان و عباراتی می‌خوانند که همچون نوحه گری و غنا است؛ قبله آنان شرق است، در صورتی که عیسی به سمت بیت المقدس نماز می‌خواند؛ عیسی همچنین روزه‌گذاری نگرفت و یکشنبه را عید قرار نداد، کلیسا و صومعه نساخت و هرگز گوشت خوک نخورد و به یارانش گفت که آمده ام تا به تورات و سفارشهای انبیای پیشین عمل کنم. حمصی رازی پس از آن نتیجه می‌گیرد که بطور کلی مسیحیان همان رومیان بت پرست بودند که پس از ایمان به مسیح بت پرستی شان را ترک نکردند، بلکه در صورت مریم و مسیح آن را ظاهر کردند.^۱

۱. حمصی رازی، سدید الدین، *المتقّد من التقليد*، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷۵.

خوارزمی، مؤلف مفید العلوم نیز یکی از بدعت‌های مسیحیان را جایز و مباح دانستن زنا ذکر می‌کند.^۱

جاحظ نیز به برخی از اعمال و رفتار مسیحیان از جمله سیاحت، ترک گوشت حیوانات و میل ایشان به خوردن نباتات و حبوبات، ترک ازدواج، مدح و بزرگ داشتن جاثلیق و مطران و اسقف‌ها اشاره می‌کند و با ذکر این مطالب، نسبتی بین این دین و زندقه می‌بیند. مؤلف با اشاره به اینکه مسیحیان رومی زنا را جائز می‌دانند، معتقد است که رومیان قبل از مسیحیت بت پرست بودند و پس از گرایش به مسیحیت نیز هم‌چنان به اعمال گذشته خود ادامه دادند. به همین دلیل، اعمال آنان با اعمال و تعلیمات عیسی مبیانت دارد.^۲

از نوع نگاه متکلمان به تحریف‌های مسیحیان می‌توان به این نتیجه رسید که تحریف در همه ابعاد آن مورد توجه مسلمانان بوده است، یعنی پیدایش تحریف در مسائل فرعی فقهی نیز در کنار تحریف و انحراف در اصول عقاید مورد توجه و نقد این متکلمان قرار گرفته است.

۳. مسیح شناسی

شخصیت و ماهیت عیسی یکی از مباحث عمده کلامی در دین مسیحیت است و به همین سبب، متکلمان مسلمان نیز در کتب کلامی خویش نگاه ویژه‌ای به این موضوع داشته‌اند. آنان در نقد و بررسی‌های خود کوشیده‌اند تا بنده خدا، انسان، و نیز پیامبر بودن عیسی مسیح را از منابع مسیحی اثبات کنند و در این راه با نفی تثلیث، در جهت اثبات اصل توحید توفیق یابند.

۱. خوارزمی، همان، ص ۵۷۱.

۲. جاحظ، همان، صص ۲۶۵-۲۶۶.

در این مبحث نیز ابتدا متکلمان مسلمان به انجیلها رجوع کردند و مطالبی را که از عیسی مسیح درباره خودش روایت شده و دستمایه اعتقاد مسیحیان به خدا یا پسر خدا بودن عیسی بوده است، مورد نقد و بررسی قرار دادند. آنان تفسیر مسیحیان از این گفتارها را اشتباه دانستند و کوشیدند تا تفسیری را که به زعم خود درست می پنداشتند ارائه کنند. سپس به تلقی مسیحیان و فرقه های مسیحی درباره ماهیت عیسی مسیح پرداختند.

۳. ۱. مسیح از نگاه خود او

متکلمان، هر چند که در اصل اعتبار انجیلها تردید کامل داشتند و آنها را از نویسندگانی متعدد و مشخص می دانستند، اما برای جدال احسن و ارائه تناقضات موجود در منابع مسیحی، به متن این منابع نیز استناد می کردند.

غزالی (د ۵۰۵ ق) در *الرد الجمیل* بیان می دارد که در صحیح ترین انجیلها به زعم مسیحیان، یعنی انجیل یوحنا، نصوصی هست که بر انسان محض بودن عیسی تصریح دارد. یوحنا در فصل بیست و چهارم انجیل خود نقل می کند که عیسی گفت که من و پدر واحد هستیم. در این حال، یهودیان که می پنداشتند او خود را خدا قرار داده است، می خواستند که او را رجم کنند. اما یسوع گفت: «آیا در ناموس شما نوشته نشده که شما خدایان هستید».^۱ به عقیده غزالی این نص در شریعت ما هم وجود دارد و در تأیید آن، حدیث قرب نوافل را ذکر می کند که در آن خداوند می فرماید: «..... بنده من همواره با نوافل به من نزدیک می شود، تا اینکه دوستش می شوم، وقتی محبوبش شدم، گوش او می شوم که با آن بشنود، چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن گوید و....». غزالی آنگاه چنین

۱. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، *الرد الجمیل لالهیه عیسی بصریح الانجیل*، به کوشش ابو عبدالله السلفی، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۰ق، صص ۳۹ - ۴۰؛ یوحنا ۱۰: ۳۳-۳۴.

استدلال می کند که البته محال است که خالق در این اعضاء حلول کند یا قسمتی از آن گردد. این نوع مجاز است، و سخن عیسی نیز مجاز بوده است. در حقیقت او بر رسول و فرستاده بودن خویش تصریح دارد. در فصل سی و هفتم انجیل یوحنا نیز عیسی از خداوند می خواهد که شاگردانش را حفظ کند: «تا با تو یکی شوند همچون ما».^۱ غزالی معتقد است که اگر وحدت با خدا موجب الوهیت عیسی شده است، پس لازم می آید که شاگردان او هم خدا شوند، در حالیکه این یکی بودن معنای مجازی دارد. همانطور که وقتی دو دوست تمام عقاید، بغض ها و کراهیت ها و علاقه هایشان یکی باشد، به طور مجازی می توانند ادعا کنند که یکی هستند، در مورد عیسی و خدا نیز چنین است. یعنی عیسی وحدت مجازی خود با خداوند را اعلام می کند. او می گوید که وقتی از ناحیه خداوند توفیقی شامل حال شاگردان وی شد، در این صورت آنان اراده ای نمی کنند جز آنچه را خداوند اراده کرده است، همچون من که نمی خواهم جز آنچه را که تو اراده کرده ای و دوست نمی دارم جز آنچه را که تو دوست می داری. غزالی شبیه به همین سخنان و تأویل ها را در مورد بندی دیگر از انجیل یوحنا - فصل سی و هفتم - نیز بیان می کند. در آنجا نیز عیسی خطاب به خداوند می گوید: «تو ای پدر در من حلول کردی و من در تو حلول نمودم، تا اینکه واحد شدیم».^۲

از نظر غزالی با مطالعه اناجیل، انسان بودن عیسی از گفته های خود او آشکار می گردد، چنانکه در فصل بیست و یکم انجیل یوحنا عیسی می گوید: «انسانی هستم که از حقی که از خداوند می شنوم با شما سخن می گویم». در جای دیگری در همین انجیل می گوید: «من از طرف خودم و به خواهش خودم صحبت نمی کنم، بلکه پدر که مرا به رسالت فرستاده به من وصیت کرده است که چه چیزی بگویم و می دانم

۱. همان، صص ۴۲-۴۱؛ یوحنا ۱۷: ۲۱-۲۳.

۲. همان، صص ۴۴-۴۳؛ یوحنا ۱۴: ۹-۱۰.

که وصیت او زندگانی ابدی است و آنچه من می گویم همان است که پدر به من امر کرده است».^۱

۳.۲. مسیح از نگاه مسیحیان

۳.۲.۱. تولد مسیح از مریم (س)

باقلانی با بیان اینکه ملکائیه معتقدند که ابن را مریم به دنیا آورد، نقدی بر این عقیده مطرح می کند و می گوید:

«چگونه مریم ابن را بدون اب و روح القدس به دنیا آورد، در حالیکه این از آن دو جدا نیست. پس باید آنی که با جسد جمعاً متحد است، حمل در شکم مریم باشد. در حالیکه اب و روح القدس، و جوهری که دربرگیرنده همه اقاویم است، در شکم مریم نبود، اما اینها جدای از آنچه که در جسد مسیح در شکم مریم حلول کرده، نیستند. پس چیزی که جدای از ذات نیست، چگونه بعضی از آن متولد نشده و بعضی از آن غیر متحد باشند؟»

به عقیده وی مسیحیان از پاسخ دادن به این پرسشها ناتوانند و قبول این قول از روی جهالت است.^۲ باقلانی در نقدی دیگر بر ارتباط میان مریم و عیسی می گوید:

«اگر مریم را انسان کلی بدانند، باید به آنان گفته شود که چرا انکار می کنید که هر مؤنث یا مذکری کلی باشد. اگر بگویند انکار نمی کنیم که ترک قول خویش کرده اند و لذا باید به ایشان گفت که انسان جزئی کدام است. پس راهی برای اثبات جزئی باقی نخواهد ماند. اما اگر مریم را انسان جزئی تلقی کنند باید بگوییم در این صورت آیا انسانی را که مریم به دنیا آورد همانی است که ابن همراه ولادتش با او متحد شد؟ اگر بگویند آری، می گوییم آیا انسانی که از مریم متولد شده کلی است

۱. همان، ص ۵۳؛ یوحنا، ۸: ۲۶ و ۱۲: ۴۹-۵۰.

۲. باقلانی، التمهید، ص ۹۲.

یا جزئی؟ اگر بگویند جزئی است، با این قولشان که ابن با انسان کلی متحد می شود، منافات دارد و به عقاید نسطوری و یعقوبی نزدیک می شوند. اگر بگویند کلمه که همان ابن است، با انسانی که از مریم متولد شد متحد می شود و این انسان کلی است، باید بگوییم که آیا آن انسان ابن مریم نیست؟ اگر گفتند آری، می گوییم که آن انسان کلی است، ولی مادرش یک انسان جزئی است. بر این اساس انسان کلی فرزند انسان جزئی شده است و این مضحک است. از طرف دیگر آنان می گویند جوهر کلی یا هر چیزی که کلی است نه متولد می شود و نه مکانی را اشغال می کند، در حالیکه مولود مریم در شکم مریم بوده و جای آن مولود و آن مکان، مولد را دربرگرفته بود، پس چگونه آن را کلی می دانند؟ اگر جائز باشد که کلی فرزند جزئی باشد، پس چرا جائز نباشد که مریم دختر عیسی باشد، در حالیکه عیسی متولد است. یا چرا جائز نباشد که آدم و نوح فرزندان مریم باشند، در حالیکه مریم دختر آنهاست؟»^۱

ابوبکر خوارزمی در رد ابن بودن عیسی، بنا بر عقیده مسیحیان به تولد عیسی اشاره می کند و می پرسد: «مریم که عیسی را به دنیا آورد، آیا ناسوت از او متولد شد یا لاهوت؟ اگر گفته شود لاهوت، که در این صورت معنی سخن این است که خدا از زنی خارج شده است، و اگر جواب داده شود که از ناسوت متولد شد ولی بعد به لاهوت متصل شد، این هم غیر ممکن است، چون تغییر و جدا شدن و وصل شدن از نشانه های پدیده است، نه خدا.»^۲

۳. ۲. اتحاد عیسی با خدا

در این زمینه، متکلمان مسلمان در ابتدا منصفانه به شرح عقیده خود مسیحیان می پردازند و سپس با ادله عقلی این عقیده را تحلیل می کنند و توالی فاسد آن را

۱. همان، صص ۹۲-۹۳.

۲. خوارزمی، همان، ص ۱۲۶.

بیان می دارند. یکی از مواردی که متکلمان، به طور عمده بر تحلیل‌های عقلی صرف تکیه کرده اند، موضوع اتحاد عیسی با خداست.

باقلائی درباره معنی اتحاد (یعنی اتحاد کلمه با مسیح) می گوید:

«اتحاد فعل است و باید فاعلی برای متحد شدن دو چیز وجود داشته باشد. این فاعل ممکن است جوهر عامی باشد که دربرگیرنده اقانیم است. بنابراین لازم می آید که آن جوهر و سه اقنوم با انسان متحد شوند، نه اینکه ابن به تنهایی با انسان اتحاد پیدا کند. اگر فاعل این اتحاد اقانیم ثلاثه باشند نه جوهر عام، در این صورت هر کدام به تنهایی می تواند فاعل اتحاد باشد و از طرفی جائز خواهد بود جوهر، روح، اب هر کدام بتوانند ایجاد کننده اتحاد باشند و لذا وجود جوهر توجیهی نخواهد داشت.»^۱

غزالی نیز درباره اتحاد به این باور مسیحیان اشاره می کند که خداوند پس از خلق ناسوتی عیسی در او ظهور نمود و با آن بدن ناسوتی ارتباط و علقه ای مانند ارتباط روح با بدن پیدا کرد. به این ترتیب، حقیقت سومی ایجاد شد که تمام ویژگیهای آن دو را دارد. یعنی هم تمام صفات انسانی را دارد و هم تمام آنچه بر خداوند واجب است، و این حقیقت جدید مسیح است. به عقیده غزالی، آنان می کوشند تا بین ذات خدا و ذات عیسی ارتباطی برقرار کنند، اما نمی توانند آن را اثبات نمایند و فقط به صرف امکان و احتمال بسنده کرده اند. در این ترکیب، که متشکل از دو جزء لاهوت و ناسوت است، لاهوت به ناسوت محتاج خواهد بود و این البته محال است. از سوی دیگر در هنگام اتحاد، صفت برای خداوند حادث شده است و آن صفت همان اتحاد با ناسوت و ظهور در اوست. از نظر غزالی این صفت اگر واجب الوجود باشد،

محال است که به صفت حدوث متصف شود و اگر ممکن الوجود باشد، نمی تواند صفت خداوند باشد، چون همه صفات خدا واجب الوجود است.^۱

وی در ابتدا به عقیده نسطوریان درباره اتحاد، مبنی بر اینکه اتحاد در مشیت قائم شده است، اشاره می کند و سپس در نقد آن می افزاید:

«اگر مقصودشان این است که اراده عیسی تابع اراده الهی است، در این صورت در مورد پیامبران و اولیاء خدا هم صادق است. اما اگر مقصود این است که تمام چیزهایی که اراده خدا بر آنها تعلق گرفته، اراده عیسی نیز بر آنها تعلق گرفته است، در این صورت لا اقل درباره مصلوب شدن، این دو اراده با هم مغایر بوده است. اراده عیسی تابعیت تمام بنی اسرائیل از او بود، اما اراده خداوند چیز دیگری بوده است. یا اراده خداوند بر زمان دقیق قیامت تعلق گرفت، ولی اراده عیسی از آن بی اطلاع بوده است.»^۲

ماوردی (د ۴۵۰ ق) نیز در این زمینه بر این باور است که: «مسیحیان قبل از قسطنطین اعتقاد درستی داشتند، اما پس از ایمان آوردن وی نصارا دچار اختلاف شدند و سه گروه بوجود آمدند. نسطوریان می گفتند که عیسی خداست، یعقوبیان عیسی را پسر خدا می دانستند و ملکانیه نیز عیسی را یکی از سه خدا تلقی می کردند. مسیحیان خداوند را جوهری واحد، مشتمل بر سه اقنوم پدر (ذات)، پسر (کلمه)، و روح القدس (حیات) می دانستند. برخی این اقنومها را خواص دانستند و برخی صفات. اما درباره اتحاد با عیسی نسطوریه گفتند که اتحاد یعنی اینکه کلمه ظاهر شد و هیکل جسم گرفت. مسیح دو جوهر توأمان است، یکی الهی و دیگری انسانی. یعقوبیه بر این باور شدند که اتحاد یعنی ممزوج شدن و چیز سومی است که از آسمان نازل شده و از روح القدس جسم گرفته، او مسیح است، او جوهری است

۱. غزالی، همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۸.

از دو جوهر و اقنومی از دو اقنوم. جوهری لاهوتی و جوهری ناسوتی. ملکانبیه نیز مسیح را دارای دو جوهر در اقنومی واحد می دانستند.^۱

ابن حزم ابتدا موضوع اتحاد خدا با انسان را در باورهای سه فرقه اصلی مسیحی با ذکر مثالهای آنان، یعنی افزودن آب به خمر و یکی شدن آنها (نظر یعقوبیه)، و یا افزودن آب به روغن، که هر کدام وجود جداگانه خواهند داشت (نظر نسطوریه)، و یا ایجاد آتش در یک صفحه آهنی (نظر ملکیه یا ملکانبیه) بیان می کند و سپس تمام این سخنان را باطل می داند و به نقد آنها می پردازد. وی می گوید که اولاً در انجیل چیزی از این سخنان وجود ندارد و ثانیاً در مورد سخن یعقوبیه می گوید:

«اگر انسان استحاله می یافت و خدا می شد، پس مسیح فقط خداست، یعنی اگر او هم انسان باشد و هم خدا، استحاله ای صورت نگرفته است. در مورد سخن نسطوریه نیز باید گفت که اگر یکی از این دو به صورت دیگری استحاله پیدا کند، پس خدا انسان می شود نه خدا، و انسان هم خدا می شود نه انسان. اما در مثال ملکیه عرض در جوهر قرار گرفته است و در این صورت خدا عرض می شود و انسان جوهر».^۲

۳.۲.۳. نقد و بررسی پسر خدا بودن عیسی مسیح

متکلمان مسلمان در نقد باور مسیحیان مبنی بر این بودن عیسی بر این قول اتفاق نظر دارند که اگر عیسی خود را پسر خدا خوانده است، یا خداوند او را پسر خویش گفته است، صرفاً برای تعظیم و بزرگداشت وی بوده است. البته هر یک از این متکلمان با نگاه و نگرش و استدلالهای متفاوت به این قول رسیده اند.

۱. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد حبیب، اعلام النبوه، به کوشش محمد المعتصم بالله البغدادی، بیروت،

دارالکتب العربی، ۱۹۸۷م، ص ۳۶.

۲. ابن حزم، همان، جزء دوم، ص ۵۲.

ماتریدی (د ۳۳۳ ق) اختلاف خدا و عیسی را در دو نکته ذکر می کند: یکی ربوبیت که صفت خداوند است، در حالیکه به جهت تغییر حالهایی مانند خوردن و نوشیدن و کودکی و پیری و تضرع و خضوع و... صفت عیسی نیست. دوم اینکه دربارهٔ پسر خدا بودن عیسی، محال است که خداوند فرزند داشته باشد، چون او غنی است و شبیه ندارد و احتمال شرک و زوال در او نیست. فرزند خواستن یا داشتن جزو اسماء اعظم خداوند نیست و هراسان بودن و جانشین خواستن نیز از ویژگی های خداوند نیست. به عقیدهٔ ماتریدی، قصد خدا از پسر خواندن عیسی تنها تعظیم و بزرگداشت وی بوده است. او این سخن را تنها در صورت یکی بودن جنس جایز می داند، نه در مورد غیر جنس. از طرف دیگر جایز است که خداوند دوستان و برگزیدگانی از خلق داشته باشد. به باور او، آرمنوسیه - ازفرقه های مسیحی - نیز پسر خواندن عیسی توسط خداوند را از روی تشریف و اکرام تلقی کرده اند.^۱

در این زمینه، جاحظ این پرسش را مطرح می کند که اگر خداوند بنده ای را دوست داشته باشد، آیا جایز است که ما او را فرزند یا پسر خدا بدانیم؟ به عقیدهٔ وی تنها به خاطر لطف و عنایت خاص الهی نسبت به مسیح است که او را پسر خدا خوانده اند، چنانکه مسئلهٔ فرزند خدا بودن، پیشتر در تورات و کتب انبیاء نیز آمده است، بطوریکه خدا گفت اسرائیل نخستین فرزند است، یعنی او از مخلوقات، اول کسی است که به فرزندگی قبول کردم. حتی مسیح این مسئله را دربارهٔ حواریون نیز عنوان کرده است و مسیح می گوید من به سوی پدرم و پدر شما می روم. جاحظ می گوید که اگر مسیحیان بگویند که مسیح پسر خدا بود، چون پدر این جهانی نداشت، باید بگوئیم که آدم و حوا نیز بدون پدر خلق شدند، پس با این توصیف آنها هم باید پسر و دختر خدا باشند. اگر بگویند عیسی را خداوند پرورش داد، باید

۱. ماتریدی، ابو منصور، التوحید، به کوشش فتح الله خلیف، اسکندریه، دارالجامعات المصریه، بی تا، ص ۲۱۳.

گفت موسی نیز چنین بوده است، و این در حالی است که خداوند دیگر انسانها را نیز با تأمین غذا و معشیت شان پرورش می دهد.^۱

چنانکه در متون متکلمان مذکور ملاحظه کردیم، به اعتقاد آنان، مسیحیان در تمیز بین استعمال معنی حقیقی و مجازی واژه «ابن» دچار خلط شده‌اند. ابن گاهی در معنی پسر بودن از جهت ولادت است و گاهی به معنی مورد محبت و دارای منزلت بودن است. علاوه بر موارد پیش گفته، متکلمان دیگری نیز به این امر اشاره کردند و به تحلیل این واژه و معانی آن پرداختند.

ابوحاتم رازی (د ۲۷۷ ق) که در کتاب خود به ایرادات محمد بن زکریای رازی پاسخ گفته است، می گوید:

«اینکه نصارا مسیح را پسر خدا دانسته اند، در واقع به واسطهٔ تأویل سخن انجیلها گمراه شدند. در انجیل آمده است که مسیح خود را پسر خدا خوانده است. اما این به معنای پسر بودن از جهت ولادت نبود، بلکه مراد به جهت منزلت و نزدیکی بوده است. خداوند او را دوست دارد و این دوستی باعث شده است که او را پسر خود بخواند. در تأیید این معنا باید گفت که عیسی به حواریون خویش می گوید: به نور ایمان آورید تا پسران خدا شوید. حتی پس از برخاستن از مرگ هم که بر مریم مجدلیه ظاهر شد، گفت که من به نزد پدرم و پدر شما و خدای من و خدای شما بالا رفته ام.»^۲

ابوحاتم چند مورد از این شواهد را نقل می کند و معتقد است که با توجه به زمینهٔ طرح این تعبیر (پدر من) معلوم می شود که مقصود عیسی پدر ولادتی نبوده

۱. جاحظ، همان، صص ۲۷۰ - ۲۷۸.

۲. رازی، ابوحاتم، /علام/النبوه، به کوشش صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران، انجمن فلسفه، ۱۳۹۷ق، صص ۱۶۰-۱۶۲.

است و اگر غیر از این باشد، بر نصارا فرض است که همه حواریون را پسر خدا بدانند.^۱

ابوبکر خوارزمی نیز بر این عقیده است که:

«خطاب خدا به عیسی به عنوان پسر، جهت بزرگ برشمردن او بوده است، همانطور که ابراهیم را خلیل الله و موسی را کلیم الله خوانده اند. در واقع سخن "انت بنی و انا ولدتک" چنین است که نبی من و رسول من هستی و من تو را تربیت کردم».

خوارزمی بر این اساس تصریح می کند که مسیحیان به خاطر یک تشدید کافر شدند، یعنی کلمه "وَلَدْتُ" در اصل "وُلِدْتُ" بوده است و این به معنای به وجود آوردن است نه معنای حقیقی ولادت.^۲

مسیحیان عیسی را پسر خدا می دانند چون عیسی خداوند را همواره پدر خویش خطاب می کرد. از نظر غزالی این لفظ پدر را نباید به صورت لفظی مراد کنیم. وی شواهدی را نقل می کند که در آنها کلمه پسر در تورات به تمام افراد قوم بنی اسرائیل اطلاق شده و خداوند قوم را پسران خویش خوانده است، یا عیسی در انجیل خداوند را پدر خود و پدر قوم معرفی کرده است. عیسی در انجیل لوقا، خطاب به یارانش می گوید: «مانند پدرتان رحیم و مهربان باشید». روشن است که در این عبارت معنای مجازی مورد نظر است نه معنای حقیقی. غزالی معتقد است اگر به خداوند پدر گفته می شود به دلیل لطف و رحمت و عطوفت او نسبت به بنده است و پسر بودن بنده هم به دلیل مطیع و تسلیم بودن در برابر خداست.^۳

باقلائی ضمن اشاره به صحت مطالب قرآنی در باب مسیح، معتقد است که نصارا دست به تأویل تثلیث یا مطالب مربوط به ماهیت مسیح زده اند. اینکه مسیح پسر

۱. رازی، ابوحاتم، همان، صص ۱۶۰ - ۱۶۲.

۲. خوارزمی، همان، ص ۵۷۶.

۳. غزالی، همان، ص ۷۴.

خداست نباید به معنای واقعی لحاظ شود. بلکه این تنها از روی اکرام و تعظیم بوده است.^۱

غزالی به عبارتهایی از عهد جدید نیز اشاره می کند که تمایز بین خدا و عیسی را آشکارا نشان می دهد. برای نمونه، پولس در توصیف قیامت می گوید: «ابن از عظمت آن روز خضوع می کند، برای کسی که همه چیز در برابر او خاضع هستند». خضوع در برابر خداوند از شئونات بندگان خاضع است. در انجیل متی نیز تصریح شده است که در روی زمین برای خود معلمی نخوانید، چون معلم شما مسیح است و برای خود در روی زمین پدری نخوانید، چون پدر شما آن واحد است که در آسمان است. یا در انجیل یوحنا این تمایز را با وضوح بیشتری می بینیم آنگاه که عیسی می گوید: «کسی که کلام مرا بشنود و به کسی که مرا به رسالت مبعوث کرده ایمان بیاورد، زندگانی جاوید بر او واجب می گردد». در این عبارتها تفاوت بین خدا و مسیح به روشنی دیده می شود.^۲

مغربی (د ۵۷۰ ق)، مؤلف کتاب *افحام الیهود با لحنی متفاوت به معارضه با مسیحیان بر می خیزد*. به عقیده او در روی زمین نادان تر از نصاری کسی نیست. چون عیسی گفته است من بنده خدا هستم و به من کتاب داده شده است. اما نصاری می گویند تو دروغ می گویی، تو پسر خدا هستی. نصاری معتقد هستند که یهود عیسی را کشتند. آیا خدایی هست که پنهان شده و به صلیب کشیده شود؟ خدایی که از صیانت خود عاجز باشد، چگونه می تواند خلقتش را حفظ کند؟^۳

در همین زمینه، مؤلف کتاب *مفید العلوم چنین می نویسد*:

۱. باقلانی، *التمهید*، ص ۱۳۸.

۲. غزالی، همان، ص ۵۱.

۳. مغربی، *السموأل بن یحیی بن عباس، افحام الیهود و قصه اسلام السموأل و رویاه النبی*، به کوشش عبدالله الشرقاوی، بیروت، دارالجلل، ۱۴۲۰ق، ص ۷۴.

«اینکه خداوند عیسی را پسر خود خطاب کرده است، جهت تعظیم و بزرگ داشتن او بوده است و گرنه ارتباط پدر - فرزندی فقط در موردی جائز است که دو نفر از یک جنس باشند. به این ترتیب یا باید هر دو آنها رب باشند و یا هر دو انسان، و این هر دو صورت نادرست است. از طرفی جز عبودیت و رسالت را نمی توان برای عیسی ثابت کرد، چون دارای تمام احوال انسانی بوده است و از طرف دیگر، ذات خداوند چنان است که هیچ مثل و مانندی ندارد و هیچ یک از احوال انسانی در او نیست. او نه محتاج است، نه شهوت بر او غلبه می کند و نه تغییر حال دارد»^۱.

۳.۳. ماهیت مسیح از نگاه متکلمان مسلمانان

اگر مطالبی را که تاکنون درباره ماهیت حضرت مسیح از منابع کلامی بررسی کردیم، یک بحث سلبی محسوب کنیم، تنها به نیمی از مباحث متکلمان در این زمینه پرداخته ایم. اکنون، در جانب ایجابی بحث باید دید که این متکلمان نظر خود را بر اساس منابع اسلامی و ادله عقلی چگونه بیان می کنند. اما در ابتدا، جمع بندی آنچه تاکنون در این زمینه مطرح شد را به عنوان مقدمه می آوریم. به نظر می رسد که انتخاب سخنان حمصی رازی در این جمع بندی، گزینش درستی باشد.

حمصی رازی سه نظریه ای را که مسیحیان درباره ماهیت عیسی و خدا خواندن او مطرح کرده اند، بیان می کند و سپس به نقد و رد آنها همت می گمارد. نظریه اول این است که فیض خداوند و ذات اقدس الهی به وجود عیسی متصل شد، سپس او طبیعت الهی پیدا کرد و لاهوتی شد. وی در نقد این عقیده می پرسد که پس از اینکه فیض به عیسی رسید آیا از خداوند جدا شد یا خیر؟ نظریه دوم مبتنی بر انجام کارهای خارق العاده است و می گویند چون عیسی این اعمال را انجام می داد، پس خداست. مؤلف در نقد این سخن می گوید بر اساس این نظریه همه پیامبران باید

۱. خوارزمی، همان، ص ۲۷۰.

خدا باشند و اگر کسی بگوید که پیامبران با اتکا به نیروی عیسی معجزات را انجام می دادند، این نظر ثابت شدنی نیست. نظریه سوم این است که خداوند عیسی را پسر خویش خطاب کرده است. مؤلف معتقد است که مطالب انجیل در این زمینه تحریف شده است و قابل اعتماد نیست. از طرف دیگر معنی «پسر من» را می توان به نبی من و رسول من تعبیر کرد.^۱

مؤلف کتاب مفید/العلوم نیز به هر دو وجه این پرسش چنین پاسخ می گوید: «اگر مسیحیان بگویند فیض از خداوند جدا شد، جوابشان باطل خواهد بود، چون خداوند قدیم است و تغییر در او راه ندارد؛ و اگر جواب داده شود که این فیض در حالیکه به عیسی وصل شد از خدا جدا نشد (مقصود از فیض در اینجا علم است)، باید گفت این محال است که معنایی چون علم در محلی باشد (یعنی در ذات باری) و در عین حال اثر و حکم آن در محل دیگری (یعنی در ذات عیسی)».^۲

غزالی کوشش می کند که برخی از تعبیر و عبارتهای انجیلها را چنان تأویل کند که بر خلاف نظر مسیحیان مبنی بر الوهیت عیسی نباشد. بنا بر تأویل غزالی، عبارتهای نخستین انجیل یوحنا دلالت بر خدا بودن عیسی ندارند: «اگر گفته شده که "در آغاز کلمه بود" مقصود از کلمه یعنی عالم، و این عالم همواره موصوف و متکی به خدا بوده است، و این کلمه که مدلولش عالم است، آن عالم فقط خدا بوده است. اینکه گفته شده "کلمه جسم گردید" مراد این است که عالم قائم شده است از اقنوم کلمه، که از آن تعبیر به اله می شود، و این جسد و جسم که خدا آن را ساخت، همان عیسی است که ظهور کرد و مجد و عظمت او را مشاهده کردیم». از سوی دیگر، غزالی کلمه بودن عیسی را که قرآن بدان اشاره دارد به این صورت تفسیر می کند که عیسی از طریق کلام خدا یعنی "کُن" خلق و متولد شده است.^۳

۱. حمصی رازی، همان، ص ۱۲۴.

۲. خوارزمی، همان، ص ۵۷۴.

۳. غزالی، همان، صص ۷۶ و ۷۸.

غزالی با بیان این نکته که نسطوریان لفظ اله را بر مسیح اطلاق می کنند، می پرسد که آیا مقصود آنان تعظیم و تکریم مسیح است یا حقیقتاً به الوهیت مسیح قائل اند. وی ایراد مسیحیان در پذیرفتن این عقیده نامعقول را تکیه آنان بر ظواهر کلمات می داند و به زعم خود الفاظ رب و اله را که در انجیل آمده است، تفسیر می کند. از نظر او لفظ رب هم بر خدا، و هم بر هر انسانی که صاحب مال و متاعی است اطلاق می شود و لفظ اله را بر هر صاحب عظمت و برتری اطلاق می کنند. وی سپس به یکی از جمله های پولس در رسالات وی اشاره می کند که می گوید خدایی جز خدای یگانه نیست، هر چند چیزهایی هستند که به آنها آلهه اطلاق می شود. نتیجه سخن آنکه اگر در انجیل لفظ اله یا رب در مورد عیسی بکار رفته است، نباید معنای ظاهری کلمه را از آن تلقی کرد.^۱

یکی از دلایل مسیحیان برای الوهیت مسیح آن است که عیسی مسیح گفته است من پیش از ابراهیم بوده ام. مسیحیان بر اساس این سخن عقیده دارند که عیسی خداست، یعنی او از جنبه لاهوتی قبل از ابراهیم، و از جنبه ناسوتی فرزند ابراهیم است. اما باقلانی معتقد است که مسیحیان در تفسیر سخن عیسی راه به خطا برده اند. به عبارت دیگر، مراد عیسی از این سخن آن است که بخش بزرگی از دین و شریعت من که به آن متعبد بوده و هستم، قبل از ابراهیم وجود داشته است. یا مراد این است که من در نزد خداوند نوشته شده و در نزد ملائکه معروف بوده ام و قبل از ابراهیم به سوی حشر مبعوث شدم. این تفسیر از آن رو است که به زعم باقلانی نمی توان ربوبیت را برای کسی ثابت کرد که غذا می خورد و راه می رفت. باقلانی تأویل قول عیسی مبنی بر اتحاد لاهوت با جسد او را بعید می داند، زیرا سلیمان نیز در کتابش گفته است که قبل از دنیا همراه خدا بوده ام و زمانی که زمین بود، من بچه ای بودم که در نزد خدا بازی می کرد. همان طور که این سخن سلیمان را نباید

۱. همان، ص ۸۰.

به جنبه لاهوتی و ناسوتی تأویل نمود، سخن عیسی نیز به این صورت تأویل نمی شود.^۱

ادعای دیگر مسیحیان درباره الوهیت عیسی این است که او از مادری بدون شوهر متولد شده و این امر در مورد سایر انبیاء وجود نداشته است. باقلانی در پاسخ به این ادعای مسیحیان به حضرت آدم اشاره می کند که نه از مادر و نه از پدر متولد شد و بیان می دارد که در این صورت، بنا بر دعوی مسیحیان او هم باید خدا باشد. افزون بر این، حتی حوا هم از ازدواج مذکر و مؤنث خلق نشد، بلکه از ضلع آدم خلق شده است و باز بر اساس این ادعا باید ملائکه را هم آلهه خواند که نه از مذکر و نه از مؤنث خلق شده اند، در حالیکه نبوت هم بر آنها اطلاق نمی شود.^۲

ماتریدی در زمینه الوهیت عیسی از قول مسیحیان می گوید که آنان دو روح برای عیسی قائل اند: نخست روح جدید و نو ظهور که روح ناسوتی، و شبیه به روحهای مردم است، و دوم روح لاهوتی که نخستین روح ازلی و ابدی، و جزئی از خداست. به عقیده وی اگر این روح، نخستین روح باشد، آنچه برای اولین بار آفریده شده مخلوق است، پس نمی تواند فرزند باشد.^۳

باقلانی اعتقاد مسیحیان به الوهیت عیسی را به استناد انجام کارهای خارق العاده ای چون زنده کردن مردگان، شفا بخشیدن اکمه و ابرص، تبدیل آب به شراب، راه رفتن بر روی آب و عروج به آسمان بی پایه می داند. از نظر او نباید فاعل این اعمال را عیسی بدانیم، بلکه فاعل آنها خداست که آنها را بر دست عیسی ظاهر کرده است؛ وی سپس چنین استدلال می کند که اگر آنان مدعی شوند که مسیح بر انجام این اعمال خارق العاده قدرت داشته است نه اینکه واسطه قدرت بوده است، باید پرسید آیا این کارها جسمانی بود، می گویند آری؛ آیا او مخلوق بود، می گویند

۱. باقلانی، /تمهید، ص ۹۵.

۲. همان.

۳. ماتریدی، ابومنصور، همان، صص ۲۱۰ - ۲۱۱.

آری؛ آیا بدن و روح او مانند بدن و روح ماست؟ اگر چنین است ما قدرت بر انجام آن کارها را از خدا می گیریم و این قدرت جزئی از خداست یا قدرتی است که خدا ایجاد کرده است؟ پس اگر گفته شود که این اعمال توسط خود عیسی انجام شده است، این سخن باطل است، بلکه این کارها از خداست.^۱

باقلائی در نقد دیگری بر عقاید مسیحی مبنی بر الوهیت عیسی می گوید که عیسی برای خداوند گریه و زاری می کرد تا آیات و معجزات را بر دست او ظاهر کند. از طرف دیگر در انجیل مکتوب است که عیسی بر روی صلیب گفت: الهی، الهی، چرا مرا ترک می کنی؟ بنا به رای باقلائی این سخن بالاتر از دعا و تضرع موسی و گریه او بوده است. پس واجب است که عیسی عبدی تربیت یافته و مخلوق و محدث، همچون موسی و سایر انبیاء باشد.^۲

اما ممکن است مسیحیان بگویند که عیسی دارای دو جنبه لاهوتی و ناسوتی بوده است. تضرع و زاری عیسی از جنبه ناسوتی او سر زده، و آیات و معجزات از جنبه لاهوتی او به ظهور رسیده است. جواب باقلائی این است که همین سخن را می توان در مورد موسی و حتی سایر انبیاء نیز به کار برد. یعنی وقتی آنان از خداوند می خواستند، یا تضرع و زاری می کردند، از جنبه ناسوتی آنان بود و وقتی معجزه ای انجام می دادند، از جنبه لاهوتی شان صادر می شد. به عبارت دیگر، آنان را هم می توان خدا خواند. اگر مسیحیان بگویند که همه انبیاء به جز عیسی به بنده و مخلوق بودن خویش اقرار کرده اند، باقلائی با استناد به شواهدی از انجیل نشان می دهد که عیسی نیز به عبد و مخلوق بودن خود اعتراف کرده است.^۳

در انجیل از عیسی نقل شده است که گفت: «من و پدرم یکی هستیم، هر کس مرا ببیند، پدرم را دیده است». باقلائی معتقد است که اگر این سخن را به معنای

۱. باقلائی، التمهید، صص ۹۲ - ۹۳.

۲. همان، ص ۹۴.

۳. همان، ص ۹۵.

ظاهری اش بپذیریم، یعنی اگر عیسی و پدرش (خدا) یکی باشند، لازمه آن این است که ولادت، حمل، کشته شدن، به دار آویختن و خوردن و آشامیدن که بر عیسی جاری است، بر خداوند هم جاری باشد و وقتی ابن با جسم عیسی متحد شده، لازم می آید که اب هم با او متحد باشد، در حالیکه این سخنان با عقاید مسیحی منافات دارد. بنابراین، به عقیده باقلانی ناچاریم قول عیسی را تأویل کنیم، یعنی ممکن است مراد عیسی این باشد که هر کس مرا اطاعت کند، پدرم را که فرستنده و آموزنده حکمت من است نیز اطاعت کرده است. به عبارت دیگر، وی معنای «ابی» را معلم من و فرستاده من در نظر می گیرد.^۱

امام محمد غزالی نیز انجام معجزات و اعمال خارق العاده به دست عیسی را دلیل بر الوهیت او نمی داند و ادعای مسیحیان در این باره را رد می کند و می گوید: «این اعمال خارق العاده از دیگر پیامبران نیز سر زده است. از طرف دیگر، خدا نبودن عیسی را در رفتارها و گفتارهای خود مسیح می توان مشاهده کرد. مسیح در حال تضرع و زاری چشمهای خود را به آسمان می دوزد و می گوید: ای پدر ترا شکر می گویم که به من توجه داری یا سخنان مرا می شنوی. مسیح در جای دیگر تقدس و حفظ کردن شاگردانش را از خداوند طلب می کند و یا بر روی صلیب از خداوند می خواهد او را ترک نکند. علم مختص خدا را از خود سلب می کند و می گوید درباره روز و ساعت قیامت فقط پدر می داند و پسر از آن آگاه نیست. باز در جایی به انسان بودن و رسالت خود تصریح می کند و می گوید انسانی هستم که از حقی که از خداوند شنیده ام با شما گفتگو می کنم. در جای دیگر گفتارهای خود را از فرامین الهی می داند و می گوید همان را که اب به من امر کرده، به شما می گویم».^۲

۱. همان، ص ۹۷.

۲. غزالی، همان، ص ۶۳.

ماتریدی نیز در رد چنین ادعاهایی معتقد است که اگر عیسی معجزاتی داشت، موسی هم عجایبی به ظهور رسانده است. اگر عیسی مرده را زنده کرد، حزقیل هم انسانی را زنده کرد. حتی موسی از عصایی بی جان ماری زنده ساخت.^۱

ماتریدی ضمن بررسی معجزات عیسی مواردی را در انتساب این اعمال به عیسی ذکر می کند. به عقیده او اگر ادعا شود که عیسی قوی بود و این کارهای او جسمانی بود، پس معلوم می شود که وی مخلوق بود و قدرت خود را از خالقش یعنی خدا می گرفت. اگر گفته شود، این نیرو به خدا متصل است، پس لازم می آید که کارها از خدا باشد، و یا اگر بگویند که در انجام این کارها قدرتی دخالت ندارد نه اینکه فعلش از خداست، پس با این سخن مسیح را در انجام این اعمال مختار ساخته اند.^۲

۳.۴. بررسی ماهیت مسیح در قالب تثلیث (تبیین تثلیث و اقانیم ثلاثه)

چنانکه پیشتر گفته شد، شایسته است که مسئله تثلیث را به سبب اهمیت آن و این که بخش قابل توجهی از مباحث کلامی مطرح شده در منابع را به خود اختصاص داده است، قدری بیشتر مورد توجه قرار دهیم. حساسیت متکلمان مسلمان و نحوه بررسی و موضع گیری آنها در قبال این پدیده، به سبب اهمیتی است که آنها برای اصل مهم توحید قائل بودند.

باقلائی خدای مسیحی را تثلیثی شامل سه اصل، یعنی خدا، حیات و علم معرفی می کند و این عقیده را مورد سؤال قرار می دهد که چرا خداوند از سه اصل و نه بیشتر تشکیل شده و چرا نباید قدرت را هم به آن افزود، تا چهار اصل شوند:

«اگر گفته شود که قدرت همان حیات است و آن دو اصل یک اصل هستند، باید پرسید که چرا نباید علم همان حیات باشد. در این صورت خداوند می تواند از دو

۱. ماتریدی، همان، ص ۲۱۱

۲. همان، ص ۲۱۲

اصل تشکیل شود. مسیحیان می گویند علم و حیات یکی نیستند، چون علم کم و زیاد می شود، ولی حیات همیشه باقی است، یا علم در خواب و در حالت بیهوشی ممکن است از بین برود، ولی انسان در همان حال زنده است و حیات دارد». باقلانی همین تفاوتها را در مورد قدرت و حیات بیان می کند و بیان می دارد که با این اوصاف قدرت غیر از حیات است و خداوند باید شامل چهار اصل باشد: «مسیحیان اقنومهایی را برای خداوند ثابت می کنند. این اقنومها صفاتی هستند که به خدا برمی گردند و به غیر او تعلق ندارند. خداوند موجود و جوهر است. خداوند حی است. خداوند عالم به خویشتن است. این صفات به خداوند برمی گردند. اما اصل چهارمی را که قدم است نیز می توان به این مجموعه افزود. این امر تثلیث را نفی می کند. از یک سو می توان تعداد این اصول را به پنج و حتی به ده نیز رسانید، یعنی می توان گفت که خداوند موجودی حی، عالم، قادر، مرید، باقی، سمیع، بصیر و متکلم است. در این حال، اگر کسی مثلاً بگوید که سمع و بصر خدا همان علم خداست، در این صورت می توان گفت علم خدا هم همان حیات اوست. بنابراین یا باید همه این اصول را پذیرفت و یا همه آنها را یکی تلقی کرد و از تثلیث پرهیز نمود».^۱

ابن حزم نیز در نقد عقیده تثلیث مسیحیان می گوید:

«آیا این سه چیز - یعنی اب و ابن و روح القدس - ازلی هستند و ذات واحدی دارند؟ در این صورت چرا یکی اب است و دیگری ابن. اگر این سه یکی هستند، پس اب همان ابن است و ابن همان اب. این عین آشفتگی است. وقتی عیسی در انجیل می گوید که بر دست راست پدرم خواهم نشست، یا وقتی می گوید که غیر از پدر کسی زمان دقیق قیامت را نمی داند، از این سخن لازم می آید که اب و ابن یکی نبوده و با هم فرق داشته باشند. در هر حال پسر نسبت به پدر دارای ضعف و

۱. باقلانی، التمهید، صص ۸۱ - ۸۲.

نقص است و از این رو نمی تواند خدا باشد. برخی از مسیحیان معتقدند که خداوند حی و عالم است، پس لازم است که حیات و علم داشته باشد. حیات او را روح القدس و علم او را ابن می نامند. در اینجا صفت قدرت در خداوند دیده نمی شود. اما پولس می گوید که مسیح قدرت خدا و علم اوست. یعنی به صفات فوق صفت قدرت را نیز افزوده است. اگر بگویند قدرت همان حیات است، پس باید گفت علم نیز همان حیات است. اگر مسیح حیات و علم خدا باشد، پس می توان گفت مریم پسر خدا را به دنیا آورد و علم خدا را زائید.^۱

به عقیده شهرستانی مسیحیان برای خداوند سه اقنوم ثابت می کنند و می گویند که باری تعالی جوهر واحد است، یعنی به نفس خود بی تحیز و بی حجمیت قائم است. پس به جوهریت واحد، و به اقنومیت سه است. مراد از اقانیم صفاتی همچون وجود، حیات و علم، اب، ابن، و روح القدس است. از بین اقانیم فقط اقنوم علم متدرع و متجسد شد.^۲

باقلائی اقوال مختلفی را از قول مسیحیان در معنای اقانیم نقل می کند. به بیان او، برخی اقانیم را صفاتی برای جوهر می دانند. در این صورت چهار معنا و مفهوم، یعنی جوهر به علاوه سه اقنوم را می توان از آن استخراج کرد. عده ای اقانیم را اشخاص و اجزاء تلقی می کنند. در این صورت خواه اشخاص و اجزاء خویش تلقی شوند و یا اشخاص و اجزاء جوهر، تثلیث باطل می شود. گروهی اقانیم را خصوصیات یا خواص می دانند که در این صورت نیز چه خواص خودشان باشند و یا خواص جوهر که جامع آنهاست، با تثلیث منافات دارد. باقلائی معتقد است:

«جوهر عامی که به عقیده مسیحیان در برگیرنده اقانیم است، یا باید از اقانیم باشد و یا از آنها نباشد. اگر مدعی شوند که این جوهر از آنهاست، غیر ممکن است؛ چون

۱. ابن حزم، همان، جزء دوم، صص ۴۹ - ۵۰.

۲. شهرستانی، همان، ص ۳۱۷.

جوهر متفاوت و متباین نیست، در حالیکه اقانیم با هم تفاوت‌هایی دارند. اما اگر جوهر را غیر از اقانیم بدانند، در این صورت مفهوم خدا دارای چهار عضو خواهد بود. این با قول تثلیث منافات دارد. اگر ملکیه و نسطوریه و یعقوبیه بگویند که پدر خداست، پسر خداست و روح القدس خداست، اما خداوند واحد است، باید گفت که اگر تک تک آنها خدا باشند، پس باید سه خدا وجود داشته باشد و این سخن که یک خدا هست، معنا ندارد.^۱

باقلانی همچنین در نقد عقاید ملکائیه (یا ملکائیه) مطالبی را به صورت پرسش و پاسخ ذکر می‌کند که به منظور آشنایی با نوع بیان و استدلال او، آن را به تفصیل در اینجا می‌آوریم:

«به آنها گفته می‌شود که آن جوهری که از نظر شما غیر از اقانیم سه گانه است، آیا موافق با اقانیم است یا مخالف آن؟ اگر گفته شود موافق است، پس لازم می‌آید که جوهرش اقانیم سه گانه باشد و لازم می‌آید که آن جوهر یک اقنوم باشد، و بر آن جوهر پنجمی اختصاص یافته باشد، همانطور که اقانیم اختصاص به جوهر دارند. همچنین لازم است که آن جوهر متباین المعنی با اقانیم مختلف المعانی تفاوت داشته باشد، تا با آنها اشتباه نشود. باز لازم است که هر یک از اقانیم با دیگری تفاوت داشته باشد، که این قول با قول معتقدان منافات دارد. اما اگر گفته شود که آن جوهر با اقانیم موافق نیست و فقط در جوهریت با آنها موافق است، زیرا جوهر اقانیم همسان است و فقط در اقنومیت با آنها مخالف است، باید به آنها گفت که آیا در آن جنبه ای که با اقانیم موافق است که همان جوهریت باشد، همان جنبه ایست که جوهر با اقانیم مخالف است، که همان اقنومیت باشد؟ حال اگر بگویند آری، معنای جوهریت را همان معنای اقنومیت تلقی کرده اند. پس به آنها می‌گوییم که چرا انکار می‌کنید که جوهر، اقنومی برای جوهر دیگر و برای خودش باشد؟ این ترک قول

۱. باقلانی، التمهید، صص ۸۳ - ۸۵.

شما خواهد بود. باز اگر گفته شود که جنبه تفاوت بین آن دو که اقنومیت است، غیر از جنبه توافق بین آن دو است که جوهریت است، باید بگوییم که از این سخن لازم می آید که اختلافات ثابتی بین جوهر و اقانیم در اقنومیت وجود داشته باشد و لازم است که این اختلاف نه از جوهر باشد و نه از عرض، وگرنه آن جوهر باید خود در جوهریت با اقانیم موافق باشد و خود در اقنومیت مخالف باشد و اگر این جائز باشد، پس جائز خواهد بود که موافقت دو چیز همان اختلاف دو چیز باشد و قدیم بودن آنها همان حدوثش باشد و هر قدیمی خودش را به وجود آورده باشد. این سخن فاسد است و این دلیل است بر بطلان قول کسانی که این نظر را داده اند. اگر برخی از مسیحیان موضوع اقانیم را به دیدگاههای کلامی اسلامی در باب صفات خدا مربوط کرده و بگویند شما هم معتقدید که صفات خداوند نه موافق اوست و نه مخالف او، پس چرا منکر می شوید که جوهر نه موافق اقانیم باشد و نه مخالف اقانیم؟ جواب این سؤال این است که اگر ما می گوئیم که خداوند متعال مخالف صفاتش است، به این معنا است که آنچه بر صفات محال بر خداوند جائز است، یعنی خداوند نائب مناب آن صفات نیست و جای آن صفات نمی نشیند، در حالیکه شما معتقدید که جوهر موافق اقانیم است در جوهریت، و مخالف اقانیم است در اقنومیت»^۱.

۳. ۵. سایر نقدها و نظرها

در کنار نقدهای عقلی آموزه‌های اصلی مسیحیت، می توان به رویکرد دیگر متکلمان و متفکران مسلمان در نقد و بررسی دین مسیحیت اشاره کرد. از جمله این مباحث بشارت به ظهور حضرت محمد(ص) در اناجیل، و نسخ شریعت عیسی با ظهور دین

۱. باقلانی، التمهید، صص ۸۳-۸۴.

محمد (ص) است. که در این جا به اختصار و جهت توجه به این موضوع بدان خواهیم پرداخت.

ابن جوزی، ابن ربّین طبری، شوکانی و باقلانی از جمله نویسندگانی هستند که به تفصیل به ذکر نام پیامبر اسلام به عنوان فارقلیط در انجیل ها می پردازند و به بندها و فصل های متعددی از اناجیل استناد می کنند و با دلایل مختلفی نیز مصداق این کلمه را حضرت محمد(ص) می دانند.^۱

همچنین بیهقی و ابن جوزی روایت هایی را نقل می کنند که ویژگی های ظاهری محمد(ص) را که در انجیل ها ذکر شده، بیان می کنند. حکایت های متعددی را نیز آورده اند که نشان می دهد راهبان مسیحی پیامبر اسلام را در زمان کودکی اش شناخته اند، که از جمله آن ها حکایت دیدار بحیرای راهب با آن حضرت در شام است.^۲

از سوی دیگر، متکلمان مسلمان به نسخ شریعت عیسی اشاره می کنند و ظهور دین اسلام را ناسخ دین مسیحیت می شمارند، چنانکه به باور آنها عیسی نیز به نوبه خود ناسخ شریعت موسی(ع) بوده است. در این باره می توان نظرات ابوحاتم رازی، ابن حزم و خوارزمی را ذکر کرد که با دلایل مختلف و نقل شواهدی از مطالب انجیل ها می کوشند تا نسخ شریعت عیسی را به اثبات برسانند.^۳

۱. ابن جوزی، ابوالفرج عبد الرحمان، *الوفا باحوال المصطفی*، به کوشش مصطفی الواحد، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۶ق، ص ۶۷؛ طبری، علی بن ربین، *الدین و الدوله فی اثبات نبوه النبی*، تونس، المکتبه العتیقه، بی تا، ص ۸۶؛ شوکانی، محمد بن علی، *ارشاد الثقات الی اتفاق الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوت*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۴م، ص ۳۳؛ باقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب، *الانصاف*، به کوشش محمد زاهد الحسن، قاهره، الثقافه الاسلامیه، ۱۳۶۹ق، ص ۱۲۴.

۲. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، *دلائل النبوه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش، ص ۱۷۷ و ۲۲۹؛ ابن جوزی، *الوفا باحوال المصطفی*، ص ۶ و ۱۲۱.

۳. خوارزمی، همان، ص ۱۲۴.

قاضی عبدالجبار نیز به تفسیر آیاتی از قرآن که به مسیحیت مربوط می‌شود می‌پردازد و به این ترتیب می‌کوشد تا شبهاتی که از این آیات طرح شده است را پاسخ دهد. در این زمینه می‌توان موضوع سخن گفتن عیسی در گهواره را ذکر کرد.^۱

۴. خلاصه و نتیجه گیری

متکلمان مسلمان با استناد به آیات قرآن بر این باور بودند که مسیحیت پس از عصر عیسی به مسیر دیگری گام نهاد و مسیحیان به استناد متونی که پس از عیسی تدوین و تألیف شد، به عقاید نادرستی روی آوردند. هر چند در تفسیر همان متون نیز درست عمل نکردند و تفسیر به رأی نمودند.

متکلمان مسلمان هنگامی که به منابع و متون دینی مسیحیان پرداختند، در جست و جوی مواردی برآمدند که به زعم آنان با هم تناقض داشتند و در نقد و بیان توالی فاسد آنها بر اساس واقعیتهای قرآنی و عقلانی کوشیدند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که رویکرد متکلمان مسلمان به دین مسیحیت از دو منظر عقلی و نقلی بوده است، یعنی از یک سو آموزه های مهمی چون ماهیت عیسی، تثلیث و الوهیت عیسی یا ابن بودن او را به نقد عقلانی کشیدند و دلایل مختلفی در رد آنها اقامه کردند. همچنین متکلمان درباره چگونگی اتحاد با خدا، به نقد عقاید مذاهب مختلف مسیحیت در این زمینه پرداختند و آنها را مردود می‌شمردند و از سوی دیگر، با مراجعه به انجیلها نشان دادند که حتی روایات مسیحی نیز شاهی بر رد مدعای مسیحیان است و از عبارات انجیلها چیزی جز انسان بودن عیسی مستفاد نمی‌گردد.

۱. قاضی عبدالجبار، عماد الدین ابی الحسن عبدالجبار ابن احمد، تنزیه القرآن عن المطاعن، بیروت، المکتب التجاره، بی تا، صص ۶۵-۶۷.

منابع

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم*، به كوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- همو، *الوفا باحوال المصطفی*، به كوشش مصطفى الواحد، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۶ق.
- ابن حزم ظاهری، ابو محمد علی بن سعید، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، قاهره، مكتبه الخانجی، ۱۳۲۱ق.
- اسفراینی، طاهر بن محمد، *التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالكین*، به كوشش كمال یوسف الحوت، بیروت، عالم الكتب، ۱۹۸۳م.
- باقلانی، ابوبكر محمد بن الطیب، *الانصاف*، به كوشش محمد زاهد الحسن، قاهره، الثقافه الاسلامیه، ۱۳۶۹ق.
- همو، *التمهید*، به كوشش محمود محمد خذیری، قاهره، دارالفكر العربی، ۱۳۶۶ق.
- بیهقی، ابوبكر احمد بن حسین، *دلائل النبوه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مركز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
- جاحظ، ابو عثمان عمر بن بحر، «رساله الرد علی النصاری»، *رسائل الجاحظ*، به كوشش علی ابو ملحم، بیروت، منشورات دار مكتبه الهلال، ۱۹۷۸م.
- حمصی رازی، سدید الدین، *المتنقذ من التقليد*، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- خوارزمی، جلال الدین ابوبكر، *مفید العلوم و مبید الهموم*، به كوشش عبدالله بن ابراهیم الانصاری، بیروت، المكتبه العربیه، ۱۴۱۸ق.
- رازی، ابوحاتم، *اعلام النبوه*، به كوشش صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران، انجمن فلسفه، ۱۳۹۷ق.
- رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین، *اعتقادات فرق المسلمین و المشركین*، به كوشش علی سام النشار، بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- شوکانی، محمد بن علی، *ارشاد الثقات الى اتفاق الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوات*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۴م.

- شهرستانی، محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر، الملل و النحل، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق.
- طبری، علی بن ربن، الدین و الدوله فی اثبات نبوه النبی، تونس، المكتبه العتیقه، بی تا.
- غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، الرد الجمیل لالهیه عیسی بصریح الانجیل، به کوشش ابو عبدالله السلفی، بیروت، المكتبه العصریه، ۱۴۲۰ق.
- قاضی عبدالجبار، عماد الدین ابی الحسن عبدالجبار ابن احمد، تنزیه القرآن عن المطاعن، بیروت، المكتب التجاره، بی تا.
- ماتریدی، ابو منصور، التوحید، به کوشش فتح الله خلیف، اسکندریه، دارالجامعات المصریه، بی تا.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد حبیب، اعلام النبوه، به کوشش محمد المعتصم بالله البغدادی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۸۷م.
- مغربی، السموأل بن یحیی بن عباس، افحام اليهود و قصه اسلام السموأل و رویاه النبی، به کوشش عبدالله الشرقاوی، بیروت، دارالجل، ۱۹۹۰م.